

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد عمر قریشی- کابل

۱۴ اپریل ۲۰۲۳

طالب و تعمیم فرهنگ "خیرات خوری"!

پنجشنبه- ۲۴ حمل ۱۴۰۲ - کابل: این نکته را قبلاً برایتان نگاشته ام که از چند سال بدین سو، سهم خودم را در تهیه مصارف خانواده از طریق موتوروانی و تکسی رانی پیدا می نمایم. این شغل با تمام خطرات، ناراحتی ها، بگو مگو های اضافی با برخی از مسافران عصبانی و رنجیده که می خواهند عقده دل شان را بر یک فرد دیگر جامعه خالی نمایند و از همه بدتر برخورد های آزمندانۀ پولیس حاکمیت پوشالی ساقط شده و زمامداران تفنگ به دست و زورگوی کنونی که در حماقت خر ملانصرالدین بر آنها حکم نابغه را داشت و دارد؛ محاسن و خوبی هائی هم دارد که یکی از آنها زندگی کردن در بین مردم و از آن طریق دیدار برخی از افراد بیست که در غیر داشتن چنین شغلی هیچ نوع چانس دیدن آنها وجود ندارد.

از همین نوع دیدار ها، امروز تصادفاً با یکی از معلمان نهایت شریف و مهربان حدود ۳۰ الی ۳۵ سال قبلم، یعنی زمانی که تازه به لیسه "عمر شهید" یا همان "لیسه نادریه" قبلی داشتیم، مواجه شدم. وی که عازم حصه دوم خیر خانه بود و با خانمش و دو نیمچه جوان همراه بود، در آغاز من را نشناخت. برای من هم دیدن قیافه اش بعد از اینهمه سال در نخستین دیدار فقط آشنا به نظر آمد، اما وقتی خواست راجع به قیمت کرایه سؤال کند و به حرف زدن آغاز نمود، شناختمش که این پیرمرد با قد خمیده و لباس پاک مگر قسماً مندرس، همان معلم سالهای قبل ماست که در لباس پوشیدن و حفظ ظاهر سر و وضع خودش، می توانست سرمشق تمام شاگردان و حتا معلمان باشد.

من بدون آن که خود را معرفی نمایم و یا وی را استاد "استاد" و یا "معلم صاحب" خطاب نمایم برای این که راجع به کرایه زیاد جگره ننمایم گفتم: "کاکاجان، من هم به همان سمت به خانه خود می روم، هر اندازه که پول بدهید در حقیقت تحفه ایست که خدا برایم رسانده و به جای موتر خالی با سواری همراه ساخته است. این توضیح تا حدودی خاطرش را جمع نمود، در عرض راه به همان سان که در دوران معلمی همیشه نصیحت می نمود، "قاطر سرکاری را تور ندهید" و به جز درس خودش مضمون فزیک، دیگر کلامی از دهنش بیرون نمی شد، اینبار هم به مانند آنزمان سکوت نموده بود توگویی اصلاً زبان ندارد.

وقتی دم درب منزل شان رسیدیم و خواست پول بپردازد، بیشتر از آن سکوت را جایز ندانسته، با پائین شدن از موتر و امتناع از گرفتن پول، خواستم دستش را نیز بوسیده و خود را معرفی نمایم. بعد از این که خود را معرفی کردم و گفتم که چند صنف شاگردش بوده ام، دقیق به طرفم نگاه کرد، مثل این که در درون حافظه اش در بین یک بوجی کاه، می

خواهد سوزنی را بیابد. فکر می‌کنم حق داشت بر حافظه اش چنان فشار بیاورد چه گذشته از مرور زمان، داشتن هزاران شاگرد در طی بیش از ۴۰ سال معلمی می‌توانست روند شناخت و یا آوری را بطی نماید.

وقتی بعد از تأمل و تعمق سرانجام موفق شد من را بشناسد، در چشمانش برق خوشحالی درخشیده، ضمن آن که من را در آغوش گرفت، بسیار قاطع گفت: "پسرم پولت را بگیر! تو هم حتماً احتیاج داری که بعد از آنهمه سال تحصیل، امروز تکسی وانی می‌کنی"

وقتی باز هم به امتناع من مواجه شد، صمیمانه گفت: "پسرم یا پول کرایه را بگیر، یا حد اقل بیا یک پیاله چای با هم بخوریم تا من بر خود فشار وجدانی سوءاستفاده از مقام را احساس ننمایم."

من هرچند کار داشتم و وقت استراحتم تا آنزمان نرسیده بود، مگر پیشنهاد خوردن یک پیاله چای و اندکی صحبت با وی را پذیرفته، مشترکاً با همسرش و آن دو نیمچه جوان که معلوم شد نواسه هایش می‌باشند، داخل منزل شده به اتاقی که گویا اتاق نشیمن همگانی بود، وارد شدیم. چند توشک و بالشت رنگ و رو رفته مگر پاک در آن اتاق نشان می‌داد که مالکان خانه انسانهای با فرهنگی اند که در کمال غربت و ناداری زندگانی می‌نمایند.

با نشستن بر روی توشک، چون می‌دانستم که استاد انسان بسیار کم‌گپ و خاموش است و اگر انسان چیزی نپرسد چه بسا ساعتها حرفی از دهن استاد بیرون نشود، پیشدستی نموده ضمن آن که تقاضای آوردن چای را نمودم از وی راجع به زندگی بعد از تقاعد و خانه نشینی طالب معلومات شدم. او که بعد از ورود به منزل و تقاضای آوردن چای متوجه شده بود که کسی را در شرایط زندگانی تحت اسارت طالب و نظام ملاسالار در ماه رمضان و هنگام روز به چای صلاح نموده، گفت: پسرم، خودم که پیر و مریض هستم و روزه نمی‌گیرم، هیچ یادم نبود که رمضان است" من جهت شکستادن فضای رسمی و احتیاط جواب دادم:

"استاد می‌دانید که ما تقریباً در کمر کوه زندگانی می‌کنیم، فکر می‌کنم بیچاره رمضان یا بسیار پیر شده و یا مشکل پای و زانو دارد که به منزل ما نیامده است". از این پاسخ لبخندی که بیشتر به نیشخند استهزاء آمیز شباهت داشت، بر گوشه لبانش پیدا شده گفت: "نه رمضان بیچاره بگو، نه طالب و ملا و چلی را. آنها دل مردم را از اسلام و اسلامیت بد کرده اند. اگر تا دیروز جوانان را به اسلام و اسلامیت دعوت می‌کردم و حکومت پیشین را ضد اسلامی می‌گفتم، کارهایی که امروز طالب و ملا زیر نام جانشینان پیمبر خدا انجام می‌دهند، چنان نفرت انگیز شده است که دعوت به اسلام و اسلامیت چیزی شبیه دشنام شده است. دور نرویم همین نواسه هایم را بگویم. وقتی بخواهم از اسلام صحبت کنم، با مزاح می‌پرسند "بابه جان، طالب را صدا بزنیم".

بعد از این صحبت های مقدماتی و نوشیدن یکی دو پیاله چای، استاد راز درونش را کشوده، به شدت از طالب و درک ناقص و غلط آنها از مناسبات اداری انتقاد نمود. بیشتر تکیه صحبتش روی فیصه دیروز به اصطلاح "مجلس وزاری" نظام ملا سالار در قسمت حقوق تقاعد و کمک به معلولین بود. استاد که در تمام جریان صحبتش با همان منطق و شیوه یک استاد ساینس صحبت می‌نمود گفت:

"پسرم، تو من را می‌شناسی و به گفته خودت چند سال شاگردم بودی. حتماً این را می‌دانی که در تمام آن مدت نه تنها از کسی و یا فردی نگرفته ام، بلکه وظیفه ام را به این امید که لقمه حرام به خانه ام نیاید، چنان انجام داده ام که نزد خود و وجدان خود و توئی که امروز مقابلم نشسته ای خجالت نباشم. در تمام آن مدت در حالی که نظامها تا مغز استخوان فاسد بود و ارتشاء و فساد هنر پنداشته می‌شد، دست ما به خیانت آلوده نشد. تمام امیدم این بود که فرزندان بزرگ می‌شوند و بار زندگی شان را خودشان بر می‌دارند، مقدار پولی که بابت تقاعد برایم داده خواهد شد، کفاف احتیاجات من و همسر را خواهد نمود.

امروز می خوانم که دیروز چند چارپای گردهم جمع شده اند و گفته اند که "تقاعد و معلولیت" معاش نیستند. این احمق ها نه خود می دانند و نه هم با کدام آدم دانا و با وجدانی سروکار دارند تا به آنها بگویند که این دو یعنی تقاعد و معلولیت یکسان نبوده و نیستند تا به یک چوب زده شوند. معاش تقاعد، در حقیقت بازپرداخت پول امانتی است که یک کارمند در طول سالهای خدمتش به جای این که نزد خود ذخیره کند، توسط حاکمیت ذخیره نموده است، یعنی یک امانت است که می باید به صاحبانش مسترد شود. در حالی کمک به معلولین به همان سان که از نامش پیداست، کمکی است که از بیت المال برای افراد مستحق کمک داده می شود. طالب با خلط ساختن این هر دو می خواهد فرهنگ خیرات خوری را که خاصه ملا و چلی بود، تعمیم دهد و همه ما را خیرات خور بار بیاورد. "خیرات خوری" نخستین گام جهت زدن شخصیت فرد و مناعت طبع وی و در نتیجه انقیاد برده وار فرد می باشد.

خلاصه یکی دو ساعتی که نزد استاد بودم و صحبت هایشان را شنیدم به چند نکته پی بردم:

* - خلاف تصور گذشته ام که استاد را انسان غیر سیاسی ویا بهتر است گفته شود در امور سیاسی بی علاقه و چه بسا بی اطلاع می دانستم، استاد در صحبت هایش نشان داد که فهم استاد به علاوه مضمون فزیک، در علوم اجتماعی نیز آموزنده می باشد؛

* - سکوت آنزمان استاد در صنف و فرار از برخورد های سیاسی، برخاسته از ناهمی اش نبوده، بلکه کشودن اسرار ذهن را منوط به اعتمادی نموده بود که می بایست در شنونده ها وجود می داشت؛

* - سیاست های ضد ملی و ضد انسانی طالب کار را به جایی رسانیده که انسانهای خاموش و محافظه کاری چون استاد فزیک ما را هم به فریاد واداشته است تا چه رسد به آنهایی که بی می مست اند و بی سرکه ترش؛

* - جنایات، زورگویی ها و حق تلفی های طالب و نظام ملاسالار، اکثر مردم کشور را به دشمنان بالقوه طالب و نظام ملاسالار مبدل نموده است، مگر با تأسف نهاد های پیشاهنگی که بتواند این دشمنی بالقوه را به بالفعل مبدل ساخته، و همه را طوفان آسا بر سر طالب فرود آورد وجود ندارد؛

* - جنایات طالب به علاوه آن که افراد را از طالب، ملا و چلی منجر ساخته است، به نحوی به اسلام زدائی نا آگاهانه نیز منجر شده است؛

* - ادامه کار و بقای طالب برخاسته از قدرت و نیروی درونی طالب و حامیانش نیست، بلکه به علت ضعف و ناتوانی دشمنان آگاه طالب می باشد تا نیروهای بالقوه را به بالفعل مبدل سازد؛

* - برای عبور از این مرحله، هیچ دستی از غیب نمی تواند به کمک مردم ما بشتابد، یگانه راه نجات مردم، بسیج، تشکل، سازماندهی و تسلیح توده های میلیونی کشور است.

هموطنان گرامی!

درسهای استاد به همین هائی که گفتم تمام نمی شود، شاید در آینده ها باز هم به آن برنگردم، چون با استاد وعده نمودم که در آینده ها بیشتر مزاحم شان شوم.

با شعار مرگ بر طالب و نابود باد نظام ملاسالار به نبرد مان ادامه دهیم!

مبارزه علیه امپریالیسم، جزء لاینفک مبارزه علیه ارتجاع در کل

و ارتجاع هار مذهبی- طالبی به صورت خاص می باشد

تشکل و تسلیح نیاز و خواست زمان ما!